

قصیده رودکی و استقبال گویندگان



به قلم مرحوم دکتر محمد معین

آب جیحون از نشاط روی دوست^{۱۰}
خنگ^{۱۱} ما را تا میان^{۱۲} آید همی
ای بخارا شاد باش و دیرزی
میر^{۱۳} زی تو^{۱۴} شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی^{۱۵}

تأثیر آن

چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان متفعل
گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب
خنگ نوبتی^{۱۶} آورد و روی به بخارا نهاد، چنانکه
رأین^{۱۷} و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند به برونه،
و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ جای باز
نگرفت و رودکی آن پنجهزار دینار مضاعف از لشکر
بستد».

و شنیدم به سمرقند، در سنه اربع و خمسّمائة (۵۰۴)
از دهقان ابورجا احمد بن عبدالصمد العابدی که
گفت جد من ابورجا حکایت کرد که چون در این
نوبت رودکی به سمرقند رسید، چهارصد شتر زیربند
او بود^{۱۸}.

آیا گوینده قصیده رودکی است؟

ابو عمر عثمان منهاج الدین محمد سراج الدین در
طبقات ناصری (که شامل تاریخ عمومی تا حدود

با لشکر از خانم دکتر مهدخت معین دخت گرامی مرحوم دکتر معین
که در چاپ این مقاله یاورما بودند.

نظامی عروضی در مقاله دوم از «مجمع النوادر»
خود مشهور به «چهار مقاله»^۱ پس از ذکر آنکه
نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) نوبتی چهار
سال متوالی با دغیس هری^۲ مقام کرد نویسد:^۳
«بزرگان لشکر و سپاهیان ملول گشتند و آرزوی
خانمان برخاست، پادشاه را ساکن دیدند هوای هری
در دل، در انشاء سخن هری را به بهشت عدن مانند
کردی بلکه بر بهشت ترجیح نهادی و از بهار چین
زیادت آوردی دانستند که سر آن دارد که این تابستان
نیز آنجا باشد پس سران لشکر و مهتران ملک به
نزدیک استاد ابوعبدالله الرودکی رفتند و از ندماء
پادشاه هیچکس محتشم تر و مقبول القول تر از او نبود
گفتند: «پنج هزار دینار ترا خدمت کنیم، اگر صنعتی
بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند که دلهای
ما آرزوی فرزند همی برد و جان ما از اشتیاق بخارا
همی برآید».

رودکی قبول کرد که نبض امیر بگیرفته بود و مزاج
او بشناخته، دانست که به نثر با او در نگیرد روی به
نظم آورد و قصیده ای بگفت، و موقعی که امیر صبح
کرده بود درآمد و بجای خویش بنشست و چون
مطربان فرود داشتند، او جنگ برگرفت و در پرده
عشاق^۴ این قصیده آغاز کرد:

بوی^۵ جوئی مولیان^۶ آید همی

بوی یار مهربان آید همی

پس فروتر شود و گوید:

ریگ آموی^۷ و درشتی راه او^۸

زیر پایم^۹ پرنیان آید همی

سال ۶۵۸ می باشد) قصیده مورد بحث را به امیر
معزی، که ممدوح او سلطان سنجر بوده نسبت
می دهد^{۱۱}. جامی نیز در بهارستان پس از ذکر داستان
رودکی و نصر بن احمد در پایان نوشته^{۱۲}: «در بعضی
تواریخ این حکایت به سلطان سنجر و امیر معزی
نسبت کرده اند والله اعلم» ولی بدلیل ذیل می توانیم
قصیده را از آن رودکی بدانیم نه معزی:

۱- تاریخ تألیف چهار مقاله (نیمه قرن ششم) یک
قرن پیش از تاریخ تألیف طبقات ناصری (نیمه دوم
قرن هفتم) صورت گرفته و بنا بر قدمت زمان نزدیک
بودن عصر نظامی به عهد رودکی و معزی، قول او
حجت تواند بود.

۲- کلیه مورخان و تذکره نویسان که این قصیده را
در کتب خود آورده اند آن را به نام رودکی ثبت
کرده اند^{۱۳}.

۳- در دیوان کامل معزی مصحح دانشمند محترم
آقای اقبال آشتیانی که با نسخ خطی مقابله شده، این
قصیده موجود نیست.

۴- «سنجر» بعنوان «سلطان» شناخته بود، نه
«امیر» که عنوان شاهان سامانی است^{۱۴} و بعلاوه
دارالملک وی «مرو» بود، نه «بخارا» که شاعر شاه
را به مراجعت بدان دعوت می کند. ظاهراً علت
اشتباه منهاج سراج در این گفتار، قصیده ای است که
معزی اجباراً به اقتضای قصیده مورد بحث سروده و
شرح آن در ذیل بیاید.

حقیقت یا جعل داستان؟

آیا داستان چهار مقاله درباره حرکت نصر بن
احمد به هرات و اقامت چهار ساله او در بادغیس و

سرودن قصیده توسط رودکی حقیقت دارد یا نه؟ چنانکه از فحوای تواریخ استنباط می شود امیرسعید نصرین احمد در سالهای ذیل به خراسان آمده:

نخست در سال ۳۱۴ که بدعوت المقتدر بسوی ری شتافت و فاتک غلام یوسف ابن ابی الساج را بیرون کرد و سیمجور دواتی را بر آنجا حاکم کرد و بازگشت.^{۲۳}

دوم در سال ۳۱۸ که به هرات آمد و یک روز در آنجا اقامت کرد— معین الدین اسفزاری در روضات الجنات فی تاریخ بلده هرات نوشته^{۲۴}:

«... بعد از آن امیر ابوزکریا یحیی بن احمد بن اسمعیل و دو برادر او منصور و ابراهیم که در حبس بخارا بودند در سنه ثمان عشر و ثلثمائة از حبس بیرون آمده ساسی را به هرات فرستادند و ابوبکر طغار بگریخت پس ابوبکر منصور بن علی به هرات آمد از قبل نصرین احمد، بعد از آن ساسی به هرات آمد تا آنگاه که امیر ابوزکریا بیامد و ایالت را به فراتکین داد در شهر نشویش عظیم بود و چهارده کس را از عیاران بگرفتند و همه را بکشتند و درهای دروازه شهر و قهندز را بسوخت و بعضی از باره را ویران ساخت تا شهر آرام یافت و چون ابوزکریا کوچ کرد روز دیگر نصرین احمد در رسید و یک روز نبود^{۲۵} و ایالت را به سیمجور فرمود و بر اثر برادری به راه کرخ^{۲۶} روان شد.»

بار دیگر در سال ۳۲۰ که به خراسان آمد ولی به هرات نرفت. گردیزی در زین الاخبار نوشته^{۲۷}، «اندر سنه عشرين و ثلثمائة القاهر بالله به خلافت بنشست و امیرسعید سوی نیشابور آمد و کار گرگان را نظام داد و چون از شغل گرگان فارغ شد سپاهسالاری خراسان به ابوبکر محمد بن مظفر داد و چون به بخارا بازگشت...»

بنابراین داستان مزبور معمول بنظر می رسد، ولی ممکن است حدس زد که در مدت مخالفت برادران با نصرین احمد، امیر مزبور دیرگاهی در بلاد خراسان (بجز هرات) اقامت کرده باشد و در صورت صحت روایت نظامی عروضی، قصیده رودکی در این هنگام در یکی از شهرهای خراسان سروده شده باشد^{۲۸} و مؤید این تصور قول مولانا عبدالرحمن جامی است در بهارستان که گوید^{۲۹}:

«در بعضی تواریخ چنان مسطور است که نصرین احمد از بخارا به مرو شاهجان نزول فرموده بود و مدت مکث وی آنجا متمدای شده. ارکان دولت را خاطر به بخارا و قصور و بساتین آن می کشید. از رودکی چیزی بسیار^{۳۰} نقل کردند، تا بیتی چند مشوق و مرغب^{۳۱} وی به بخارا بگویند، و در محل مناسب

بنظر می آید معزی، خود از قصیده ای که حسب الامر به استقبال رودکی ساخته ناراضی بوده و آن را در جزو اشعار دیگر خود نیاورده است.

نظامی عروضی: «و از عذب گویان و لطیف طبعان عجم امیرالشعراء معزی بود که شعر او در طلاوت و طراوت، بغایت است و در روانی و عذوبت بنهایت.»

همین موضوع را تأیید کرده است، اکنون باید دید این تفاوت کجا است و در چیست؟

از قصیده رودکی هفت بیت باقی است ولی از قصیده معزی فقط همان بیت مطلع به ما رسیده.

از دیوان چاپ امیر معزی که توسط دانشمند متنبع آقای اقبال^{۳۱} از روی سه نسخه مقابله و تصحیح شده، این بیت و قصیده آن موجود نیست، و حتی در تمام دیوان بزرگ این گوینده فقط یک قصیده در مدح زین الملک ابوسعید بن هندو ثبت است که در آن ضمن گفته:

گزین شمس دین زین ملک سلاطین

اجل سعد دولت ابوسعید هندو^{۳۲}

بنظر می آید معزی، خود از قصیده ای که حسب الامر (!) به استقبال رودکی ساخته ناراضی بوده، آن را در جزو اشعار دیگر خود نیاورده است.

علاوه بر فضیلت تقدم رودکی— که بقول قدما: فضل پیشین راست^{۳۳}— رجحان مطلع قصیده وی بر مطلع معزی از جهات ذیل هویدا است:

۱— مطلع رودکی دارای خاصه موازنه^{۳۴} است.

برآهنگ عود بدان ترنم کند و در سحری که بادشاه صبحی کرده بود، این ابیات را برآهنگ عود ساز کرد و بخواند^{۳۵} چنان در نفس وی تأثیر کرد که با شقه خاص و کفش^{۳۶} سوار شد و به یک منزل برفت.

معزی:

نخستین کسی که به استقبال قصیده رودکی پرداخته معزی است، هم نظامی عروضی نوشته^{۳۷}: «و از عذب گویان و لطیف طبعان عجم امیرالشعراء معزی^{۳۸} بود که شعر او در طلاوت و طراوت، بغایت است و در روانی و عذوبت بنهایت— زین ملک ابوسعید هندو این محمد بن هندو الاصفهانی^{۳۹} از وی درخواست کرد: «آن قصیده^{۴۰} را جواب گوی»— گفت: «توانم» الحاج کرد— چند بیت بگفت که یک بیت از آن بینها این است^{۴۱}:

رستم از مازندران آید همی

زین ملک از اصفهان آید همی

همه خردمندان دانند که میان این سخن و آن

سخن چه تفاوت است.»

مرحوم ذکاء الملک نیز در تاریخ ادبیات خود

گوید:

تافیبه اندیشم و دلدار من
گویدم منادش جز دیدار من
حرف و صوت و گفت را برهم زخم
تا که بی این سه با تو دم زخم

حیرت:

بس از مولوی نیز دیگران به همین هوس
افتاده اند- از آن جمله از متأخران غلام حسین خان
متخلص به (حیرت) و معروف به (اشرفی) از امرآ و
شعراء عصر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳)
قصیده ذیل را به استقبال رودکی ساخته است:

چونکه باد جاجرود آید همی
اشک از چشمم چورود آید همی
آب چشمم صد ره از جیحون گذشت
از فراقش گرچه زود آید همی
دل چو عود و سینه مجلر شد ز هجر
آه بنگر همچو دود آید همی

در حضیض هجر از دوری شاه
مانده تا گاه صعود آید همی
تیر مژگان تیغ ابرو رخ سپر
زلف بر سر همچو خود آید همی
در مشامم از نسیم زلف او
سالها شد بوی عود آید همی
مشک دعوی می کنند سوی دلم
باید او را آزمود آید همی

گر ببینند سرو ابروی ترا
در رکوع و در سجود آید همی
گر خرامی پیش او در بوستان
تا قیامت در قعود آید همی^{۵۱}
در قصیده فوق نکات زیر قابل توجه است:

۱- آنچه در بخش مطلع معزی گفته شد در مورد
مطلع این قصیده نیز صادق است.
۲- در قوافی قصیده فوق برخلاف قصیده مورد
تتبع (رودکی) و قصیده معزی بجای (الف و نون)،
(واو و دال) بکار رفته.

۳- شاعر در بیت دوم می خواهد بگوید: معشوق
هر چند هم زود از سفر برگردد باز چون طاق هجر او
را ندارم مدام می گریم، ولی این مفهوم را در قالب
الفاظی ریخته که ذوق سلیم از آنها متنفر است.

۴- استعمال کلمه «حضیض» در بیت چهارم،
با دیگر کلمات نامتناسب است هر چند که خواسته
است آن را با «صعود» مقابله کند- مفهوم بیت
مزبور نیز عامیانه است.

لیک از زشتان نهان آید همی
نغز رویان سوی زشتان کی روند
بلبل اندر گلستان آید همی
پهلوی نرگس بروید یاسمین
گل به غنچه نوش دهان آید همی
اینهمه رمز است مقصود آن بود
کان جهان اندر جهان آید همی
همچو روغن در میان جان شیر
لامکان اندر مکان آید همی
وزیرای عشق، آنکش شرح نیست
جز همین گفتن که آن آید همی
بیش از این^{۴۹} گفتن توان شرحش ولی
از سوی غیرت نشان آید همی
تن زخم زیر از حرف مشککش
هر کسی را صد گمان آید همی
از مقایسه اشعار فوق با چکامه رودکی، چنین
برمی آید:

۱- قصیده رودکی، چنانکه گفته شد
قصیده ای است بزمی در صورتی که اشعار فوق غزلی
است عرفانی و از نظر موضوع بین آن دو اختلاف از
زمین تا آسمان است.

۲- مولوی مصراع دوم مطلع رودکی را عیناً در
مطلع غزل خود تضمین و هم چنین در مصراع دوم
بیت دوم «تا میان آید همی» را از مصراع «خنک ما
را تا میان آید همی» اقتباس کرده است.

۳- استعمال ترکیباتی نظیر: اینچنین را آنچنان
آید همی- نابمرده در جنان آید همی- جز همین
گفتن که آن آید همی، فاقد انسجام است و خوشایند
ذوق سلیم نیست.

۴- مولوی که غزل خود را با «بوی باغ و
گلستان» و عشق «یار مهربان» آغاز می کند و متن
غزلش بدین دو موضوع مشحون است پس آوردن بیتی
نظیر:

جوع کلبی را ز مطبخهای جان
لحظه لحظه بوی نان آید همی
موجب عدول از منظور اصلی است.

۵- بیت های سوم و پنجم (صرف نظر از استعمال
کلمه نجار) و ششم بسیار نغز افشاده است.^{۵۰}

۶- مجموع غزل از نظر مفهوم عالی که مقصود
شاعر است، یعنی «گنجیدن حقیقت عالم معنی در
جهان مادی» بسیار برتر از مفهوم عادی قصیده
رودکی است، بدیهی است که مولوی چندان پای بند
قوانین ادبی در نظم نبوده و حتی در مراعات قوافی
که از واجبات شعر است عمداً قصور می ورزید که

بوی جوی مولیان آید همی
بوی^{۴۳} یار مهربان آید همی
ولی معزی از این امتیاز غفلت کرده، گفته است:
رستم از مازندران آید همی
زین ملک از اصفهان آید همی
۲- رودکی از ساختن قصیده منظور بزمی دارد
نه رزمی و حماسی. چه می خواهد امیر نصر را به
عزیمت بسوی بخارا برانگیزد دل او را تکان دهد-
آنجا محل گرز و میدان نیست، جای فراغت و آسایش
است ولی معزی ازین خاصه نیز غفلت ورزیده یا
تعمداً آن را بگونه رزمی درآورده در نتیجه مطلع وی
رستم، دیوسفید، کیکاوس و جنگ مازندران را از
شاهنامه فردوسی بخاطر می آورد.

۳- هریک از دو مصراع رودکی مشتمل است بر
بخشی از منظور بزمی وی.

(بوی دلکش جوی مولیان
بوی دل انگیز یار مهربان)
اما دو مصراع مطلع معزی قرین و مترادف همنند
زیرا زین ملک به رستم تشبیه شده و اصفهان به
مازندران و به مناسبت اشتغال مصراع اول بر تمثیل
متعارف آن را بر مصراع دوم بقول نظامی عروضی:
«چندان فضیلت و رجحان است که قل هو الله
احد را بر تبت یدا ابی لهب^{۴۴}».

مولوی:

بس از معزی گویندگان دیگر نیز به افتنا و تتبع
قصیده مورد بحث پرداخته اند از آن جمله است
جلال الدین مولوی^{۴۵} که (در کلیات شمس تبریزی)
غزلی به استقبال رودکی سروده است این چنین^{۴۶}:

بوی باغ و گلستان آید همی
«بوی یار مهربان آید همی»
از نثار گوهر یارم مرا
آب دریا «تا میان آید همی»
با خیال^{۴۷} گلستانش خارزار
نرم تر از پرنیان آید همی
جوع کلبی را ز مطبخهای جان
لحظه لحظه بوی نان آید همی
از در و دیوارهای کوی دوست
عاشقان را بوی جان آید همی
یک وفا می آر می بر صد هزار
این چنین را آنچنان آید همی
هر که میرد پیش روی نقش دوست
نابمرده^{۴۸} در جنان آید همی
کاروان از غیب می آید یقین

۵- تشبیه «زلف» به «خود» در بیت پنجم از ابتکارات عجیب گوینده است.

۶- استعمال «سوی دلم» در بیت هفتم صحیح نیست چه اگر گوینده می خواهد بگوید: «مشک دعوی همسری با بوی زلف یار دارد و این ادعا را با دل من در میان نهاده»، می بایست گفته باشد، دعوی می کند نزد دلم- علاوه بر اینکه این دعوی مخفی است.

۷- استعمال دو فعل متوالی (آزمود- آید)، هم نابجا است چه: «آید» نه از افعال معین است و نه از ادات تأکید و لیاقت (باید و شاید)، اگر هم «آزمود» مصدر مرخم فرض شود باز فعل «آید» زائد است.

۸- تنها لطف این قصیده در بیت هشتم بکار رفته است.

سید احمد خان

شیلی نعمانی در شعر العجم^{۵۲} نویسد: «در این زمان ما، معلمین مدرسه علی گرازمیرسید مرحوم^{۵۳} خواستند که سیاسنامه ای به «آسمان جاه» وزیر ریاست حیدرآباد دکن که به علی گرمی آید در قصیده ای گوید که مناسبتی در آن بود، و او خطاب به آسمان جاه قصیده ای سروده که از آن جمله است این ابیات:

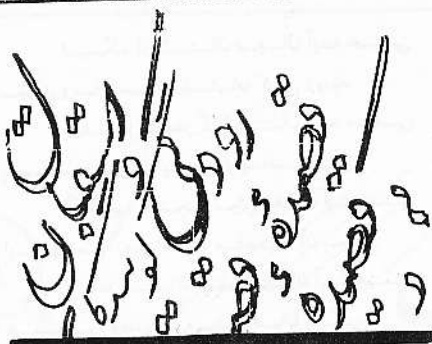
همچنان باشیم گرم گفتگو
قاصد از درناگهان آید همی
افکنند شور مبارکباد و پس
این حدیثش بر زبان آید همی
آسمان جاه از سوی ملک دکن
جانب هندوستان آید همی
اگرچه از قصیده مذکور جز همین سه بیت در دست ما نیست ولی از همان ها پایه و مایه گوینده را نیک توان شناخت، چه:

اولاً: رایحه قدمت (از کلمات و ترکیب جمل) که از قصیده رود کی فایح است، از این سه بیت استشمام نمی شود و ابیات کاملاً مستحدث می نماید بویژه استعمال «گرم گفتگو» و «شور مبارکباد» در نظر اول این راز را فاش می سازد.

ثانیاً: اگر می خواسته است الفاظ متعارف را در قالب وزنی کهن استعمال کند، دیگر نمی بایست گفته باشد: «این حدیثش بر زبان آید همی، که به گفتار پیشینیان مانده است»^{۵۴}.

ثالثاً: مگر «ملک دکن» جزو «هندوستان» نیست که آسمان جاه از آن بدین صوب شتابد^{۵۵}.

رابعاً: از نظر کلی این ابیات نسبت به اشعار



متأخرین در این موضوع بیشتر مورد توجه تواند بود. برخی از گویندگان معاصر نیز به پیروی از قصیده مورد بحث پرداخته کامیاب نشدند.

امتیاز قصیده رود کی

نظامی پس از ذکر تأثیر قصیده رود کی و صلوات هنگامتی که به وی عطا شد نوشته^{۵۶}: «والحق آن بزرگ بدین تحمل ارزانی بود که هنوز این قصیده را کس جواب نگفته است که مجال آن ندیده اند که از این مضایق آزاد شوند بیرون آمده» قصیده مزبور «لطافت و روانی، و در همین حال جزالت و منانت خاصی دارد که با نداشتن معنی دقیق، گفتن مثل او دشوار یا ممتنع است»^{۵۷} بالنتیجه قصیده مورد بحث به علل ذیل:

۱- روانی وزن آن بحر رمل مسدس مکفوف محذوف- فاعلاتن فاعلاتن (اعلان) که به گوش خوانندگان و شنوندگان خوشایند است.

۲- بمناسبت کوتاه بودن بحر و آوردن دو کلمه ردیف «آید همی» ابیات آن بر شماره محدودی از کلمات (در حدود ۱۰ کلمه) مشتمل است و از این لحاظ زحمتی بیش در استخراج کلمات متناسب از گنجینه خاطر متحمل نخواهد شد.

۳- سادگی موضوع ابیات آن که در حقیقت گرد این چند کلمه دور می زند: «شاه به بخارا می آید» و ظاهراً می توان هر موضوع ساده دیگری را بجای آن گذاشت، مورد توجه و تتبع آیندگان قرار گرفته و جز معزی که خود سخن شناس بوده دیگران^{۵۸} جنبه «سهل» را دیده از خاصه «ممتنع» آن غفلت ورزیده و بدنام گردیدند. آری نظامی عروضی درباره قصیده رود کی حق داشته است بگوید^{۵۹}: «که تواند گفتن بدین عذبی که او در مدح همی گوید در این قصیده:

آفرین و مدح سود آید همی

گر بگنج اندر زبان آید همی

و اندر این بیت از محاسن هفت صنعت است:

اول مطابق دوم متضاد، سوم مردف و چهارم بیان

ساوات، بنجم عذوبت، ششم فصاحت هفتم جزالت و هراستادی که او را در علم شعریبحری است چون اندکی تفکر کند داند که من در این مصیبت»^{۶۰}.

انتقاد از قصیده رود کی

با اینهمه چنانکه استاد براون در تاریخ ادبیات ایران خود نوشته^{۶۱}: «ایرانیان عقاید مختلف در سبک این قصیده و نیکوئی آن دارند. نظامی عروضی از آن تحسین می کند و دولت شاه از آن سخت انتقاد می نماید» اما دولت شاه سمرقندی در تذکره الشعراي خود پس از ثبت شش بیت از قصیده رود کی نوشته^{۶۲}:

«این قصیده ای است طویل، ایراد مجموع آن را این کتاب تحمل نیابرد»^{۶۳} گویند امیرا این قصیده بخاطر چنان ملایم افتاد که موزه در پای ناکرده سوار شد و عزیمت بخارا نمود. عقلا را این حالت بخاطر عجیب می نماید که این نظمی ساده و از صنایع و بدایع و منانت عاری چه اگر در این روزگار سخنوری مثل این در مجلس سلاطین و امراء عرض کند مستوجب انکار همگان شود. اما می شاید که چون استاد را در او تار و موسیقی و قوفی تمام بوده و قولی و تصنیفی ساخته باشد و به آهنگ آغانی و ساز این شعر را عرض کرده و در محل قبول افتاده باشد».

از این عبارات نیک پیدا است که شعر عالی در نظر دولت شاه نظمی است که از صنایع و بدایع مشحون^{۶۴} و به منانت موصوف باشد و این گونه سخن (نظم و نثر) از زمان استیلیا ترکان سلجوقی و خوارزمشاهی که به دقایق و نکات باریک ادب فارسی وقوف نداشتند و فقط فریفته طمطراق الفاظ و انسجام عبارات می شدند رواج یافت^{۶۵} بنابراین مؤلف تذکره الشعرا حق داشته است بگوید که اگر شعری نظیر قصیده رود کی در عصر او در مجلس سلاطین و امرا عرض شود موجب انکار همگان خواهد گردید معهداً دولت شاه پس از عبارات فوق چنین عذر خواسته: «القصه استاد را انکار نشاید کرد بمجرد این سخن، بلکه او را در فنون علوم و فضایل وقوف

است»^{۶۶} پی نویسنده.

۵. آموزش و پرورش، سال ۱۴، ص ۵۵۷-۵۶۰ بهمن و اسفند ۱۳۳۳ و مجله آریانا، سال پنجم، شماره سوم. شماره مسلسل ۵۱ اول حمل ۱۳۳۶.

۱. مؤلف در حدود سالهای ۵۵۱ و ۵۵۲.

۲. هرات.

۳. چهارمقاله، به تصحیح استاد علامه قزوینی، چاپ لندن، ص

- ۳۲-۳۳. ۴. از آهنگهای موسیقی.
۵. یاد (بهارستان).
۶. ذکر جوی مولیان و صفت او - در قدیم این ضیاع جوی مولیان از ملک طغشاده بوده است و وی هرکسی از فرزندان و دامادان خود را حصه داده است و امیر اسمعیل سامانی رحمت الله علیه این ضیاع را بخزید از حسن بن محمد بن طالوت که سرهنگ الستمین ابن المعتمض بود و امیر اسمعیل به جوی مولیان سرای و بوستانها ساخت و بیشتر بر مولیان وقف کرد هنوز وقف است و پیوسته او را از جهت مولیان خویش دل مشغول بودی تا روزی امیر اسمعیل از حصار بخارا به جوی مولیان نظاره می کرد سیماء الکبیر مولای پدر او پیش او ایستاده بود او بغایت دوست داشتی و نیکو داشتی امیر اسمعیل گفت هرگز بود که خدای تعالی سببی سازد تا این ضیاع را از بهر شما بخرم و مرا زندگانی دهد تا بینم که این ضیاع شما را شده از آنکه این ضیاع از همه ضیاع بخارا بقیمت تراست و خوشتر و خوش هوا تر تا خدای تعالی روزی کرد تا جمله بخزید و بر مولیان داد تا (جوی مولیان) نام شد و عاصمه (جوی مولیان) گویند. حواشی چهار مقاله، ص ۱۶۰، بنقل از تاریخ بخارا.
۷. آموی و اموی به رود جیحون.
۸. درشتی های او (بهارستان).
۹. زیر پا چون (بهارستان نولکشور).
۱۰. آب جیحون و شکر گزهای او (بهارستان).
۱۱. اسپ سپید.
۱۲. در میان (بهارستان نولکشور).
۱۳. مخفف امیر و مراد امیر نصر بن احمد است. شاه (بهارستان).
۱۴. زردت (بهارستان).
۱۵. از این قصیده یک بیت دیگر هم باقی مانده که در ضمن مقاله نگاشته خواهد شد.
۱۶. اسپه که زین و لگام کرده آماده می داشتند تا در موقع لزوم افراد به آن سوار شوند.
۱۷. زهری که بر دو ران می بستند - شلوار.
۱۸. ابو زرعاء معمری جرجانی از گویندگان عصر سامانی اشاره به این قبیل عطا یا کرده گوید: (لیاب الالیاب، ج ۲، ص ۱۰).
- اگر بدولت با رود کسی نمی ماند
عجب نکن سخن از رود کسی نه کم دانم
هزار یک زان کویافت از عطاء ملوک
به من دهی، سخن آید هزار چندانم
۱۹. رود کی، تألیف نفیسی، ج ۳، ص ۹۵۳، با مراجعه به ترجمه راوونز از طبقات ناصری ص ۱۰۳ تا ۱۰۴.
۲۰. بهارستان، چاپ نولکشور، ص ۸۶-۸۷.
۲۱. مانند: بهارستان، تألیف جامی - آتشکده، تألیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی - تذکره الشعراء، تألیف دولتشاه سمرقندی - تاریخ گزیده، تألیف حمد الله مستوفی - دیوان رود کی، چاپ تهران، سال ۱۳۱۵ قمری - حبیب السیر، تألیف غیاث الدین خواندمیر - خرابات، تألیف ضیاء پادشاه - زینة المجالس تألیف مجد الدین محمد حسینی مجددی - سفینه الشعراء، تألیف سلیمان فهم (ترکی) - مرآت الغیال، تألیف امیر شیرعلی لودی - مجمع الفصحاء، تألیف هدایت سفینه خوشگو، تألیف خوشگو - شعر العجم، تألیف نعمانی - عرفات الماشقین، تألیف تقی الدین محمد اوحیدی اصفهانی - خلاصه الافکار، تألیف ابوطالب بن حاج محمد تبریزی اصفهانی - تاریخ نگارستان، تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری. «سردنشین
- راس» خاورشناس انگلیسی از مقاله «رود کی و رود کی مجعول» در مجله انجمن آسایشی همایونی (راس قصیده مورد بحث را جزو اشعاری محسوب داشته است که درباره آنها گفته است: «من مدعی هستم که این اشعار را می توان بجرات به رود کی نسبت داد) رجوع شود به رود کی، تألیف نفیسی، ج ۳، ص ۱۰۲۰-۱۰۳۰ (یا رجوع به اصل منابع).
۲۲. که شاعر در قصیده ای که نظامی عروضی نقل کرده سه بار مدح را بدان عنوان می خواند.
۲۳. تاریخ کامل ابن اثیر، چاپ مصر، جزء ۸، ص ۵۲.
۲۴. دو نسخه خطی مدرسه سپهسالار بشماره های ۱۵۰۴-۱۴۰۹ در عنوان (چمن دوم از روضه ششم در ذکر بعضی احوال ماسانیان و غیره) بدون شماره صفحات.
۲۵. چنین است در هر دو نسخه. یک روز (بیش) نبود ظ.
۲۶. کروح (هری) صحیح است (چهار مقاله، چاپ لیدن، ص ۲۷، ۳۱، ۱۲۴) و کروح نام محله ای بود در بغداد (همان کتاب ص ۱۰۱).
۲۷. چاپ مطبع ابراهیم برلین، ص ۳۰.
۲۸. از افادات استاد فروزانفر.
۲۹. بهارستان، چاپ تهران، کتابخانه مرکزی، سال ۱۳۱۱، ص ۹۲ و ۹۳؛ نولکشور، ص ۸۶-۸۷.
۳۰. در چاپ نولکشور: خبر بسیار.
۳۱. نولکشور: مرغوب.
۳۲. در اینجا شش بیت از قصیده را نقل کرده.
۳۳. نولکشور: یک نفس.
۳۴. چهار مقاله: مآلات دوم، ص ۳۳-۳۴.
۳۵. محمد بن عبدالملک برهانی معزی معاصر ملکشاه و سنجر سلجوقی، متوفی به سال ۵۲۰.
۳۶. از مستوفیان دیوان محمد بن ملکشاه سلجوقی که به سال ۵۰۶ بسعایت دشمنان بدر آورخته شد - حواشی چهار مقاله، ص ۱۶۰-۱۶۱.
۳۷. قصیده مذکور رود کی.
۳۸. بیت مطلع.
۳۹. دیوان معزی، چاپ کتابفروشی اسلامیه، سال ۱۳۱۸.
۴۰. همان کتاب، ص ۶۸۵.
۴۱. التفضل للمقدم.
۴۲. صاحب العجم فرماید: «در صناعت سخن کلمات را مسجع گردانیدن و الفاظ را در وزن و حروف خواتیم متساوی داشتن ترصیع خوانند... و آنچه در حروف خواتیم متفق نباشد آن را موازنه.
۴۳. یاد. ن. ل.
۴۴. چهار مقاله، چاپ لیدن، ص ۱۷.
۴۵. متولد در ۶۰۴ در بلخ و متوفی در ۶۷۲ در قونیه.
۴۶. کلیات شمس تبریزی چاپ نولکشور، ص ۹۱۹ - این غزل در (جذبات الهیه) منتخبات کلیات شمس الدین گرد آورده آقای ایزد گشسب، چاپ اصفهان، ۱۳۲۰ و (دیوان شمس الحقایق) چاپ کتابخانه علمیه اسلامیه، ۱۳۱۶ نقل نشده - استاد فروزانفر که در آثار مولوی تتبع کامل دارند (رجوع شود به رساله مولانا تألیف معظم له) باقطع غزل فوق را از مولوی می دانند.
۴۷. در اصل: تا خیال.
۴۸. در اصل: تا بعید.
۴۹. در اصل: پیش آزین.
۵۰. استاد فروزانفر، بیت پنجم این غزل را بر همه ابیات دیگر ترجیح می دهند.
۵۱. تذکره ناصری، چاپ سنگی مصور، (بدون شماره صفحات).
۵۲. احوال و آثار رود کی تألیف آقای نفیسی، ج ۳، ص ۸۰۷ حاشیه - به نقل از شعر العجم چاپ سوم، اغظم کده حصه اول، صفحه ۲۴-۲۵.
۵۳. مراد سرسید احمد خان پشوی مسلمانان هند است.
۵۴. این حدیث چه خوش آمد که سحرگه می گفت
بسر در میبکده ای با دف و نی ترسانی
«حافظ»
۵۵. با آنکه ممکن است مراد گوینده از ذکر (هندوستان) اطلاق کل به جزء باشد. یکی از متذوقان این بیت را جانشین بیت فوق ساخته:
- «آسمان ماه است و ایدر آسمان
«ماه سوی آسمان آید همی»
۵۶. چهار مقاله، ص ۳۳.
۵۷. سخن و سخنوران، تألیف استاد فروزانفر، ج ۱، ص ۴.
۵۸. از آن جمله دولتشاه سمرقندی.
۵۹. چهار مقاله، چاپ لیدن، ص ۳۷.
۶۰. علامه معاصر آقای قزوینی در حواشی چهار مقاله، ص ۱۶۱ نوشته اند: در این کلام چند چیز محل تأمل است: اولاً تعبیر نمودن سه صنعت اول را به لفظ صفت یعنی مطابق و مضاد و مردف و چهار دیگر را به لفظ مصدر یعنی بیان مساوات و عذوبت و فصاحت و جزالت بغایت رکبیک است چه اگر مراد تعداد نفس صنعت است همه باید به لفظ مصدر باشد و اگر غرض شعری است که این صنایع در آن بکار برده شده است تمام باید به لفظ صفت باشد ثانیاً مطابقه تضاد را در صفت علیحده شمردن بعید از صواب است زیرا که جمع بین ضدین یا تضاد و طباق و هم تکافو و اینها همه الفاظ مترادفه است نامند و هم تضاد و طباق و هم تکافو و اینها همه الفاظ مترادفه است برای یک معنی در اصطلاح بدیع. ثالثاً فصاحت را یکی از صنایع شمردن خالی از غرابت نیست چه فصاحت از لوازم نظم و نثر بلغا است نه صنعتی از صنایع بدیع و صفتی زائد که کلام از انصاف بدان زینت گیرد و از عدم آن او را خللی نرسد و هیچکس را از علمای معانی و بیان نمی شناسیم که فصاحت را یکی از صنایع شمرده باشد». اگر چه مراد نظامی عروضی از ذکر (مطابق) که خلیل بن احمد بر (تضاد) اطلاق کرده (حدائق السحر مصحح آقای اقبال ص ۲۴) و ادیبان ایرانی از او تقلید کرده اند (المعجم فی معاییر اشعار المعجم مصحح آقای مدرس ص ۲۵۶) تطابق و تضاد «آخرین» و «مدح» است در این بیت و در ذکر متضاد نظریه دو کلمه سود و زیان داشته است معهداً چون از اصطلاح متداول عدول کرده انتقاد فوق بر او وارد است.
۶۱. جلد دوم، ص ۱۵-۱۷.
۶۲. چاپ لیدن، ص ۳۲.
۶۳. آیا همه این قصیده که ۷ بیت آن به ما رسیده در دسترس دولتشاه بوده؟
۶۴. نافعان ادبیات اروپائی این گونه پیرایه های ادبی را مهمل دانسته به نام بازی کلمات خوانند.
۶۵. رجوع شود به «سبک شناسی» تألیف استاد بهار، ص ۲۴۸.
۶۶. و چون عوفی نیز در لیاب الالیاب خود قصیده رود کی را ضمن ترجمه احوال او ثبت نکرده آقای نفیسی احتمال داده اند که وی نیز چندان عقیده به این اشعار نداشته است رک: رود کی، ج ۳، ص ۹۶۳، حاشیه (۱).